

جعفر



نظم متن: فریده فرجام و م. آرمان  
نقاشی: فرشید متغیری



میراث

کتب و مقالات علمی

#### Geographical distribution

— 10 —

卷之三

— 1 —

کونفرونز



سطیم من: فریده فرجام و م. آزاد  
نقاشی: فرشید مشتاقی

یک بود یکن بود، غیر از خدا هیچکن بود. هر دی بود به اسم عمو لوروز، هرسال، او را  
بیار، عمو لوروز با کلانو تندی، ریش و زلزله خانائمه، گُترجین آین، شلوار گشاد شرمه در  
د گوهی تحت. لازک هیلکن، عصاران بدهشیر می آهد.



بیرون درازعی شهر، باغ کوچک فشنگی بود. توی این باغ، هر جور میوه‌یی که دلت می خواست  
پیدا می شد؛ و فراوان بوتهای پر گل داشت! هرسال، اول بهار، شاخهای درختها پر از  
شکوفه می شد؛ شکوفه‌های صورتی، شکوفه‌های سفید.





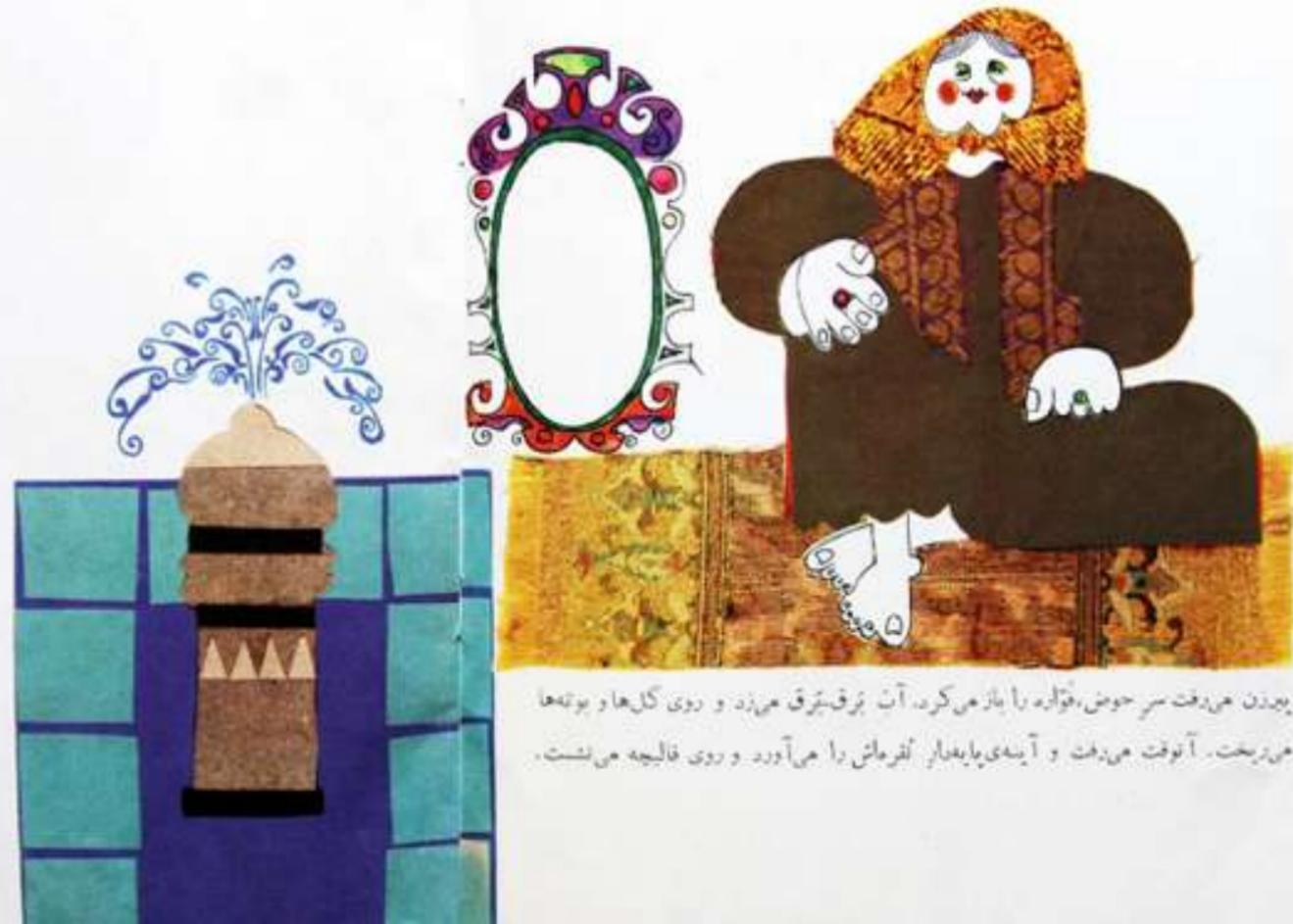
ساح این باعجه‌ای کوچک، پیازن سبدمعی خوش زدنی بود. پیازن، نعمت‌وز را خیلی بسته‌بافت هر سال در این صبح زود از حوال بدل‌های شد. رختخواش را جمع می‌کرد، وضو می‌کرفت و نوار من خواند آنچه را جای



من کرد. فالیجه‌ای ابریشمی فنگش را می‌آورد توی ایوان بین‌می‌کرد و باعجه‌ای رو بروی ایوان را آب‌پاش می‌کرد. دور تا دور باعجه، هفت بوته‌ی کلی هفت‌رنگ بود: نرگس و همیشه‌بهار، بنفشه و کل سرخ، لاله و زنبق و نیلوفر.



حلوی نانجه یک حوض کاشی بود. توی این حوض جندتا ماهی رنگارنگ شیطان پنهانی کردند



یورن هن رفت سر جومن، هولاره را باز هن کرد. آن برق برق هن زد و روی کل ها و بوته ها من ریخت. آنوقت هن رفت و آینده مایندیار نفرماد را هن آورد و روی فالجه هن نشست.



موهایش را شانه من زد و هن بادت. جشم‌هایش را شرمه‌من کشید.  
لب‌هایش را آگل هن کرد. روی پیراهن تافنهان سپه‌نشی‌زدی  
هن بوشید و چارقد زدی سر هن کرد. کلاه به موهایش هن زد. غور  
روشن هن کرد. هنقل آتش را درستم کرد. کیسه‌ی معامل اسند  
را کارهندل هن کشات. توی کورعی طبلان ملوری، جند تارگوکل  
من انداخت. بعد، سینی هفت‌سین دامی آورد روی فال‌چشم‌من کشات  
تو جند طرف بلور، هفت‌جور شیری‌من و لُنقل و نبات هن چید و  
یهلوی هفت‌سین من کشات و هن اشست روی فال‌چمه و جشم -  
بهزاد عمو نوروز هن شد.

یه زن کم کم خواش می گرفت، چرت می زد، پلکهایش سکین می شد و هواب می رفت و عمو نوروز  
را خواب می برد.

در آینه هایان، عمو نوروز شر هن رسید، هن دید یه زن خواش برده + توی خواب، لبخته می زند.

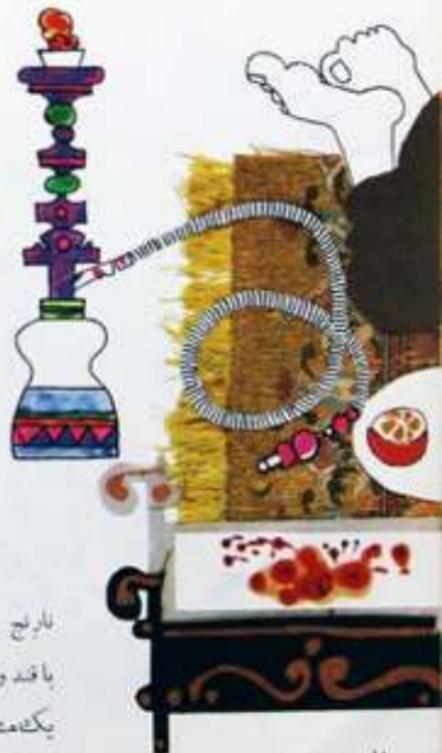


عده‌وروز راش نی آهد پیرزن را از خواب بیدار کرد، یک کل همراه با را از بالنجه می‌جید و  
پنهانهای سفید پیرزن هم زد.

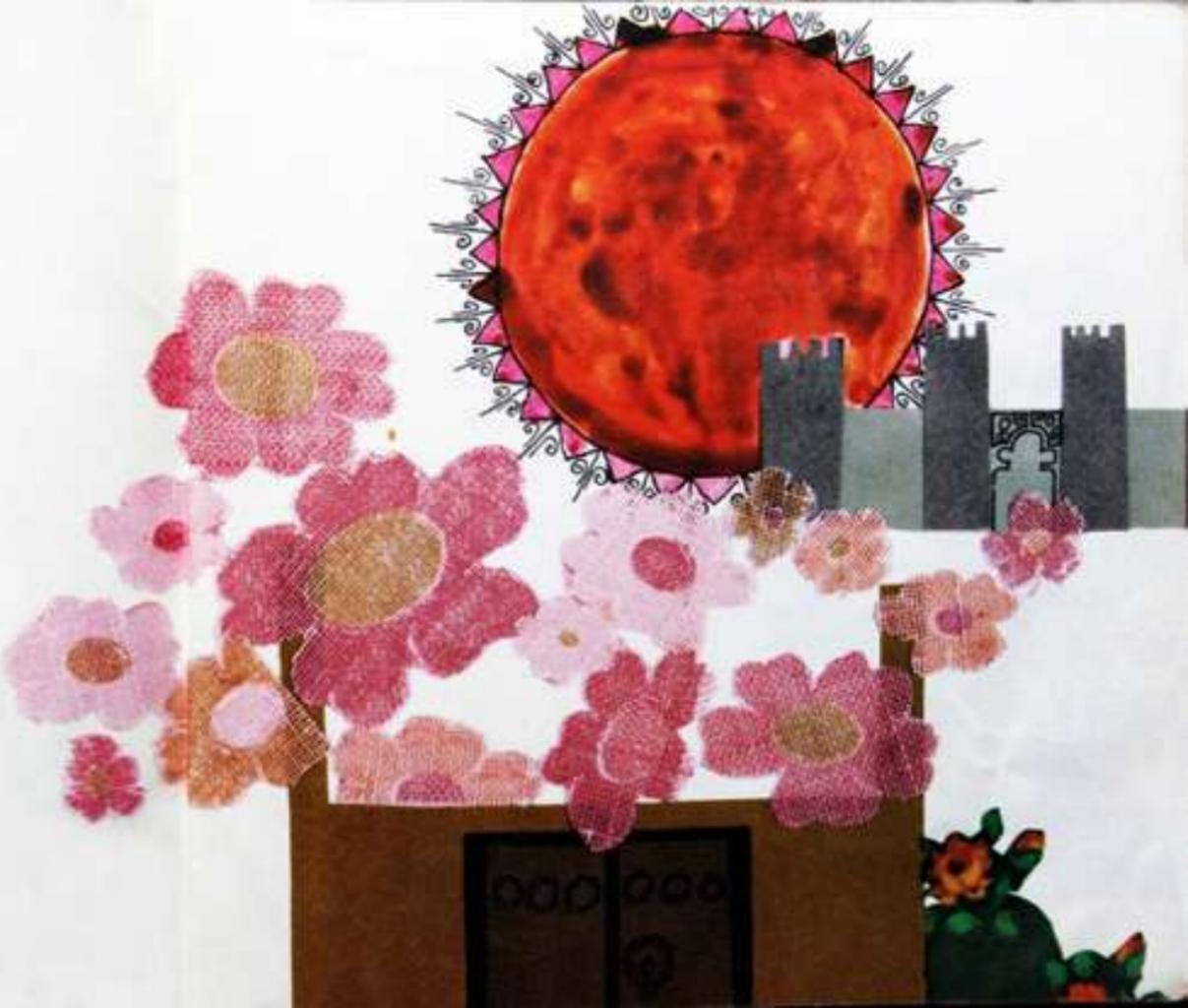


اسندها هنر بریدند هوا، تزق و نوروفی صدا هنر کردند! بوی اسند در هوا هنر بجند. عمده نوروز جند کل آتش  
هم روی سر قلبان هنر کدشت. قلبان را چاق هنر کرد، جند نکنی به قلبان هنر زد و آنوقت بی‌اعنی شد و هنر دست  
نمایند را بدشیر مبرد.

پارچه سفره‌ی هفت‌سین را برمن داشت با جانو نصف هنر کرد. نصفش را  
مانند آب هنر خورد و نصف دریگوش را هم برای بیرزن هنر کدشت.  
یک‌نمایت اسند از توی کیسه‌ی متخمل ده هنر آورد و روی آتش هنر درخت



آفتاب، کم کم، از سر درختها مابین من آمد، در حیاطه مین هی شد، بدایوان من رسید  
و هن افند روی صورت پیرزن، پیرزن از خواب من مرید، چشم هایش را من هالید، تا  
زارفع نصف شده را من دید و بوسی اسفند بدیعا غشن هن خورد، شستش خبردار هن شد که:  
«ای دلی عالی! از بدی بار عمود و روز آمد، عید را آورد، سال تحویل شد و هن خواب  
مازدم و لذت داشتم!»



دستی بذریلهاش من کنید، کل هشت بهار را از گوشه‌ی جاردش در من آورده و هن نگفت:  
«ای دار بیندار! باز هم باید یک سال آفریکا سر کنم.»

و پیرزن یکسال دیگر هم سر من کرد تا زهستان بستر بباید. عمو نوروز همراه دار بیاری از راه بر سر د چشم‌های پیرزن از دیدن عمو نوروز روشن شود. چون من گویند، هر کس که عمو نوروز را بیند،  
غاید لیا دلیاست، مثل بهار، قمر و تابه من هاده.

هیچ کس نمی‌داند آخوش پیرزن توانست عمو نوروز را بیند، بیان نمی‌شاید یکسال، هر چیز تحویل پیرزن  
بیندaranد. عمو نوروز را بیند و جوان و قمر و تابه بشود و همراه عمو نوروز، عید را بینشیں ببرند.





با جلد شیر و گریزله  
با جلد اصلی و گریزله  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

